

مروری بر رمان «مادر بزرگ سلام می‌رساند و می‌گوید متأسف است»

کنار آمدن با یک مسأله مهم

سارامستغاثی

روزنامه‌نگار

«یک نفر می‌گفت هر رفتار بدی که از آدم‌های بینیم برمی‌گردد به این که یک مشکل دارند. یعنی سرزدن این رفتار بد از آدم‌ها درواقع بهانه‌گیری‌شان به‌خاطر

وجود آن مشکل است و گاهی خودشان هم این را نمی‌دانند. کافی است آن مشکل را پیدا و حل کنیم تا آن رفتار بد از بین برود. این که در عالم این موضوع کاملاً صادق است یا نه را نمی‌دانم، ولی منطق حاکم بر «مادر بزرگ سلام می‌رساند و می‌گوید متأسف است» همین است.

تمام هیولاها از همان ابتدا هیولا نبوده‌اند. تعدادی از آنها به‌خاطر غم و غصه‌هایشان هیولا شده‌اند.

این کتاب داستان ساختمانی پر از آدم‌هایی با رفتارهای عجیب است. ساختمانی که راوی داستان یعنی الساء، در آن زندگی می‌کند و قرار است به‌زودی مادر بزرگش را از دست بدهد. (یک ذره از داستان برای تان لو رفت!) الساء از طرف مادر بزرگش مامور می‌شود که آخرین نامه‌های او را به‌دست افراد مختلف برساند. در هر نامه مادر بزرگ از یک نفر معذرت‌خواهی کرده‌است. آرام‌آرام که جلو می‌رویم، به‌واسطه نامه‌ها، داستان هر کدام از این آدم‌های عجیب و غریب را می‌شنویم و علت رفتارهای بدشان را می‌فهمیم. حالا این که چرا این همه آدم مشکل‌دار یکجا جمع شده‌اند، واقعاً دلیل خوبی دارد و من خیلی دوست دارم این دلیل را برایتان بگویم، ولی چون برای خودم از زیباترین گره‌های داستان بود، اجازه می‌دهم خودتان به آن پی ببرید.

«آدم‌ها باید بتوانند داستان‌هاشونو تعریف کنن و گرنه خفه می‌شن.»

این کتاب پر است از جملات زیبا و بهتر از آن پر از شخصیت‌های دوست‌داشتنی و دوست‌نداشتنی که آن قدر خوب پرداخته شده‌اند که بشود دوست‌شان داشت یا نداشت. شخصیت‌هایی که تجربه‌های وحشتناکی در زندگی داشته‌اند، ولی هنوز دارند ادامه می‌دهند. فقط باید هشدار دهم که این کتاب شروع



طولانی و کشداری دارد، پر از داستان‌های قدیمی درباره یک سرزمین افسانه‌ای و همین موضوع باعث شد من یک‌بار این کتاب را در همان ۵۰ صفحه اولش، رها کنم و احتمال دارد برای شما هم مقاومت خوبی بخواهد تا کتاب را کنار نگذارید. ولی اگر تا آخر پیش بروید خواهید دید که ارزشش را دارد.

از دوست‌داشتنی‌ترین بخش‌های داستان برای من قسمت‌هایی بود که می‌فهمیدم داستان زندگی هر کدام از شخصیت‌های داستان الهام بخش کدام بخش از آن داستان سرزمین افسانه‌ای برای مادر بزرگ بوده‌است. (یک ذره دیگر از داستان هم برای تان لو رفت!) پس اگر شما هم مثل من شیفته این رفت و آمد و ارتباط بین داستان‌های افسانه‌ای با زندگی واقعی هستید، این کتاب را از دست ندهید.

از سویی دیگر این کتاب داستان کنار آمدن الساء ۷ ساله با از دست دادن است. از دست دادن مادر بزرگی که تنها دوست و قهرمان زندگی‌اش است و حالا از طریق آدم‌های دیگر با مادر بزرگی آشنا می‌شود

که تا به حال نشناخته است.

وقتی کتاب را شروع کردم نگران بودم ۷ ساله بودن راوی داستانی به این جدیت را لوس کند، ولی نگران نباشید. تحلیل‌های بامزه الساء غصه داستان را قابل تحمل می‌کند و ترکیب نگاه ساده الساء با زندگی کلیشه‌ای بزرگ‌ترها صحنه‌های جذابی ایجاد می‌کند.

+ مساله به کم پیچیده است.

تمام چیزها، تا زمانی که درباره‌شون توضیح داده‌نشده، پیچیده هستند.

و این که چطور زندگی کردن را از داستان‌هایی یاد می‌گیرد که مادر بزرگ برایش تعریف کرده‌است.

می‌داند که ابتدا باید همه چیز تیره و تار شود، تا ماجرا بتواند پایان خوبی داشته باشد.

(یک چیزی شبیه عند فناء الصبر یا تئ الفرج خودمان.) غیر از شروع کشدار، یک نکته منفی بزرگ دیگر این داستان که بخش زیادی از آن درباره مرگ و از دست دادن است، تصویر مسخره‌ای است که از مرگ ارائه می‌دهد. می‌گوید آدم‌ها می‌میرند تا جا برای آدم‌های دیگر باز شود. مثل زمانی که از روی صندلی اتوبوس بلند می‌شویم تا کس دیگری بنشیند و این موضوع اشکالی ندارد تا زمانی که در خاطر آدم‌های دیگر باقی بمانیم.

دوست دارم یک نفر یادش بیاید که من وجود داشتم. دوست دارم یک نفر بداند که من اینجا بودم.

ولی دیگر نویسنده توضیح نمی‌دهد که آدم جایش را به دیگری بدهد که چه بشود؟ مگر جا در عالم کم است؟ چرا باید کسانی که دوستشان داریم جایشان را به افراد دیگری بدهند و تنها پیمان بگذارند؟ این که فقط در خاطرم بمانند چطور می‌تواند کافی باشد؟ اصلاً کجا بروند؟

خلاصه این که اگر درباره مرگ سؤال دارید، با مرگ اطرافیان تان کنار نیامده‌اید و فلسفه مرگ برایتان خوب جا نیفتاده‌است، سراغ این کتاب نروید. کتاب‌های مناسب دیگری برای کمک به حل مشکل شما وجود دارند. این کتاب مشکل شما را حل نمی‌کند و ممکن است عصبانی‌تان هم بکند.

نکته آخر هم این که این کتاب و کتاب‌های دیگر آقای بکمن را در ایران نشرهای مختلفی ترجمه کرده‌اند و کتاب صوتی‌اش هم منتشر شده‌است. اگر روی ترجمه خوب یا مثلاً رسمی و محاوره‌ای بودن جملات حساسید، پیشنهاد می‌کنم قبل از خواندن نگاهی به ترجمه‌های مختلف بیندازید. [

آگهی مزایده

آموزشگاه علمی تخصصی شهید ورکش ناجا در نظر دارد، تعدادی از اماکن خدماتی خود را از قبیل یوفه و گلخانه در قالب اجاره واگذار نماید. متقاضیان برای دریافت اسناد مزایده به آدرس: تهران، بلوار هجرت، جنب استادیوم تختی، خیابان شهید تجاره، آموزشگاه علمی تخصصی شهید ورکش، مراجعه نمایند.
◀ آقای فرقدان ۰۹۱۸۳۶۵۶۶۹

برگ سبز و سند کمیانی خودرو پژو پارس، مدل ۱۳۸۵، به رنگ مشکی متالیک، شماره انتظامی ۸۲۵۸۶۶-ایران ۱۳، شماره موتور 12485033552 و شماره شاسی 19350130 به نام توران یزدانی قهندر یجانی مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.

برگ سبز وانت زامیاد، مدل ۹۰، به رنگ آبی روغنی، به شماره پلاک ۹۵۱-۴۳-ایران ۲۴، شماره شاسی NAZPL140TBO318087 و شماره موتور 601251 به نام محمد نظر پور مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می‌باشد.

مجوز بهسازی اماکن دامی کوچک و روستایی به شماره ۱۵۲۳۱ مورخ ۹۱/۱۲/۲۷ در اصفهان، نجف‌آباد، بخش مرکزی، روستای گلدشت از سازمان جهاد کشاورزی استان اصفهان به نام محمد حسین محمدی دهنوی فرزند تقی، شماره ملی ۱۱۴۰۷۰۱۸۸۶ مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.

برگ سبز پژو ۲۰۶، مدل ۹۴، به رنگ نقره‌ای متالیک، به شماره پلاک ۶۳۱-۳۷-ایران ۲۴، شماره شاسی NAAP13FE5FJ326131 و شماره موتور 163B0212000 به نام حمزه چراغی سیف‌آباد مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می‌باشد.

برگ سبز خودرو سواری ام‌وی‌ام ۵۳۰، مدل ۱۳۹۱، پلاک ۱۹۵۲۲۱-ایران ۶۵، به رنگ نوک مدادی متالیک، با شماره موتور MVM484FFFA010848 و شماره شاسی NATGCAVF6A1010639 به نام محسن قاسمی فوزی با کد ملی ۳۲۱۹۸۸۴۹۶۲ مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می‌باشد.

کارت سبز، سند کمیانی و کارت موتور سیکلت ساوین، مدل ۹۳، به شماره پلاک ۳۵۹۲۷-ایران ۵۶۸ به نام میلاد پیروندپوری مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می‌باشد.